

حزب توده در آلمان

حسین خزایی*

زمانه ، شماره ۶۰

حزب به عنوان نهادی سیاسی نقش مؤثری در قدرتیابی و انتقال مسالمت‌آمیز و سودمند آن دارد، اما چنین کارکردی نیازمند برخورداری از زمینه‌ها، لوازم و شرایط خاصی است که بر اثر آن‌ها حزب دارای پایگاه اجتماعی و اقتصادی باشد. به بیان دیگر، احزاب چنانچه ریشه داخلی و ملی نداشته باشند، قابلیت توانایی مورد انتظار برای کشور را نمی‌یابند. حزب توده و افول آن نیز از همین زاویه در خور بررسی است. در مقاله پیشرو به بخشی از این فرایند، یعنی فعالیت‌های حزب توده در آلمان، توجه شده است.

درباره تاریخ کشورمان در سالیان اخیر کتاب‌های بسیاری نوشته‌اند که بیشتر آن‌ها خاطرات اشخاص یا گفتارهای عامه‌پسند و به سبک روزنامه‌نگاری بوده است و کمتر پژوهشی روشمند و با اصول تاریخ‌نگاری علمی بوده است. هرچند نباید منکر ارزش آن کتاب‌ها به‌ویژه خاطرات شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی شد، نگارش تاریخ واقعی کشورمان مستلزم پژوهش‌های شایسته‌ای است. یکی از مواردی که به موشکافی و جریان‌شناسی نیاز دارد فعالیت‌های حزب توده می‌باشد که به دلیل وجود مسائل و موضوعات پیچیده، پیدا و پنهان نیازمند کالبدشکافی است. از جمله این مسائل، رفتار و رابطه حزب توده با آلمان می‌باشد؛ چرا که از سال ۱۳۲۵ به بعد تعدادی از اعضای حزب توده از ایران گریختند و به تدریج تا سال‌های ۱۳۳۵ اکثر اعضای کمیته مرکزی این حزب در سرزمین بیگانه سکنی گزیدند و متعاقباً بنا به درخواست روس‌ها فعالیت‌های خود را از سر گرفتند و پس از مدتی مجدداً به خواست روس‌ها به آلمان شرقی رفتند و فعالیت‌های گسترده‌ای آغاز کردند و به تأسیس شعبات حزبی اقدام نمودند که اصلی‌ترین و فعال‌ترین آن تحت عنوان «شعبه غرب» در لایپزیک و برلین بقا یافت و فعالیت‌های توده‌ای‌ها را در غرب سر و سامان داد. این فعالیت‌ها تأثیر و تأثرهایی در مسائل داخلی ایران داشت که در این نوشتار به دسته‌ای از آن‌ها اشاره شده است.

زمینه‌های اقبال به آلمان در ایران

پس از جنگ جهانی اول با افزایش قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی آلمان در برابر رقبای اروپایی‌اش مقام این کشور در بین کشورهای خاورمیانه و ایران رو به افزایش بود و از سوی دیگر آلمان برای نفوذ سیاسی و فرهنگی در کشورهای خاورمیانه فعالیت‌هایی آغاز کرده و مؤسساتی نیز به همین منظور دایر نموده که هدف آن‌ها در ایران پیوند فرهنگی با استفاده از اهمیت‌بخشی به فرهنگ آریایی و پیوند آن با نژاد ژرمن و... بود.

در آن زمان ایرانیان (صرف‌نظر از کسانی که بعداً مبارزه با نازیسم هیتلری را در حزب شروع کردند و عده معدودی از طرفداران سیاست انگلستان و ...) اغلب طرفدار متعصب آلمان و مجذوب پیشرفت‌های برق‌آسای نیروهای «رایش» بودند. اعجاز لشکرهای پانزر، قدرت مانورهای سریع لوفت وافه، غافلگیری تیپ‌های مکانیزه و حمله‌های معروف گازانبری آن، چشم ایرانی‌ها را خیره کرده بود، به گونه‌ای که آن‌ها منتظر ورود ارتش ظفرنمون هیتلر بودند. دسته‌ای از بررسی‌ها نشان می‌دهد که مردم در زمان اشغال ایران از سوی نیروهای متفقین علاقه مفراطی نسبت به پیروزی «قوای شکست‌ناپذیر آلمان» و شکست نیروهای اشغالگر داشتند. این احساسات با مصائبی که از طرف دو همسایه

قدرتمند شمالی و جنوبی بر ایرانیان وارد شده بود بیشتر فهم می‌گردد؛ احساساتی که عمومیت داشت و به اصطلاح، شاه و گدا را در بر می‌گرفت. هر چند کیانوری بعدها در زمان عضویت در حزب توده از تجاوز نظامی ارتش سرخ به خاک ایران خوشحال شده بود (و مانند احسان طبری^[1] آن را مشروع می‌دانست و به استناد ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ توجیه می‌کرد) و در بعضی آثار خود از باقی ماندن نیروهای شوروی در ایران با صراحت و شدت دفاع می‌کرد،^[2] جو عمومی غیر از این بود؛ چنان‌که فخرالدین عظیمی با بررسی اسناد وزارت خارجه انگلستان، مستند به گزارش کوک، کنسول انگلیس در تبریز، به بولارد سفیر انگلیس در تهران نوشته است: «روس‌ها به مجرد ورود، شمار زیادی از اوباش آرامنه را جهت نظم میان جمعیت مسلمان، مسلح کردند.» طبق این گزارش «مصادره اموال و اجناس توسط روس‌ها سبب شد که بسیاری از مردم به فکر مهاجرت بیفتند. ناخشنودی به طبقه ثروتمند محدود نمی‌شد و بسیاری از مردم منتظر پیروزی آلمان بر روس‌ها بودند... هر ایرانی بدون استثنا منتظر و مشتاق است که آلمان‌ها طرف چند هفته و قطعاً طی چند ماه آینده وارد قفقاز و سپس شهر و محله او بشوند.»^[3] در زمان اشغال ایران «احساسات ضد متفقین و همدردی با آلمان‌ها رو به افزونی گذارده بود،»^[4] در نتیجه این حالات علیه متفقین، بولارد اعتراف کرد که «بدون شک شمار زیادی از ایرانیان از ورود آلمانی‌ها به ایران و خاتمه دادن به حضور نیروهای روس و انگلیسی در کشور خوشحال می‌شوند.»^[5] حتی عده‌ای از نیروهای نظامی حاضر بودند با ارتش آلمان برای نجات ایران همکاری کنند؛ چنان‌که مرتضی زریخت در کتاب «خاطراتی از سازمان افسران حزب توده» نوشته است: «از اینکه قشون انگلستان و شوروی وارد خاک ایران شده بودند، به شدت ناراحت بودیم. از اینکه ایران یک کشور اشغال شده است، ما دیگر سرمان را نمی‌توانستیم بلند کنیم، احساسات ما به شدت جریحه‌دار شده بود. نه من، بلکه تمام جوانانی که شور میهن‌دوستی داشتند و طرفدار آلمانی‌ها بودند، این وضع را داشتند. آن موقع می‌گفتیم چون آلمان دشمن انگلیس و شوروی است در حال جنگ با این دو کشور است، بنابراین، این‌گونه فکر می‌کردیم که دشمن دشمن ما، دوست ماست. دولت آلمان هم در ایران تبلیغات زیادی کرده بود... با دوستانمان حسین خاصیان و جعفر تجارتچی و با امیر نور صحبت کردیم و توافق کردیم که ارتش و دانشکده افسری را ترک کنیم و به آلمان برویم و به کمک ارتش آلمان، ایران را نجات بدهیم. این تصمیم ناشی از شدت علاقه‌ای بود که به آلمان داشتیم و نفرت زیادی که نسبت به ارتش‌های اشغالگر انگلیس و روس در ایران ...». وی در بخش دیگری از خاطراتش یادآوری کرده است که در بازدید از هواپیمای هرکولس امریکایی، که از قاهره به فرودگاه قلعه‌مرغی (که آن زمان در دست متفقین بود) آمده بود تا پس از سوخت‌گیری از ایران به شوروی برود نوشته است: «موقعی که پس از بازدید از آن هواپیما بیرون می‌آمدیم یک دریچه‌ای بود، رحیم بهزاد به هنگام خروج یک علامت صلیب شکسته به طرفداری از آلمان پشت آن دریچه کشیده بود. وقتی خلبان روس آن دریچه را کنار زد چشمش به آن علامت افتاد و سخت عصبانی شد و با تندی به فرماندهان پرخاش کرد و گفت این علامت را چه کسی اینجا کشیده؟ ما همگی می‌دانستیم که کار، کار رحیم بهزاد است. ولی هیچ‌کس او را لو نداد؛ زیرا همگی طرفدار آلمان‌ها بودیم و این کار رحیم بهزاد را تحسین می‌کردیم.»^[6]

پیشینه حزب توده

حزب کمونیست ایران ابتدا حزب عدالت بود که در باکو (روسیه تزاری) فعالیت می‌کرد. حزب عدالت شاخه‌ای از حزب سوسیال‌دموکرات روسیه - جناح بلشویک - بود که بعد از انقلاب اکتبر فعالیت خود را متوجه جلب و تربیت کارگران ایرانی که در قفقاز بودند کرد. این حزب در سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست ایران تبدیل شد که در آغاز چپ‌روی شدیدی داشت، ولی از زمانی که حیدر عموآوغلی دبیر حزب شد سیاست درستی در پیش گرفت.^[7]

از حوالی سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۸ حمله رضاخان به کمونیست‌ها شروع شد و به تدریج عده‌ای از فعالان کمونیست را گرفتند و زندانی کردند و بالاخره در سال ۱۳۱۰ قانونی وضع شد که هرکس فعالیت اشتراکی بکند و در این جهت سازمانی درست کند، به سه تا ده سال زندان محکوم می‌شود. بدین ترتیب فعالیت حزب کمونیست ایران قطع شد تا سال ۱۳۱۳ که «گروه ۵۳ نفر» شروع به فعالیت کرد. دکتر تقی ارانی و گروهی از ایرانیانی که در آلمان تحصیل می‌کردند با حزب کمونیست آلمان رابطه برقرار نمودند و تمایلات کمونیستی پیدا کردند و نشریه‌ای به نام «پیکار» منتشر ساختند. یکی از این افراد مرتضی علوی، برادر بزرگ علوی، بود. فعالان دیگری هم بودند که بعضی‌شان به ایران نیامدند، ولی دکتر ارانی به ایران آمد و در این کشور با دوستانی که از خارج داشت شروع به فعالیت کرد. که از میان این افراد می‌توان به ایرج اسکندری - که در فرانسه تحصیل می‌کرد و مقالاتی برای مجله «پیکار» می‌فرستاد - و دکتر محمد بهرامی - که در آلمان تحصیل می‌کرد و تمایلات کمونیستی داشت و به ارانی نزدیک بود - اشاره کرد.^[8]

عبدالصمد کامبخش در مورد حزب توده ایران و ماهیت و برنامه آن چنین اظهار کرده است: «مسأله مهمی که از ضرورت‌های جامعه ما ناشی می‌شد تشکیل حزب علنی طبقه کارگر بود، که شرایط علنی و ذهنی برای تشکیل آن فراهم بود. این حزب به دست عده‌ای از کمونیست‌های آزادشده و انقلابی‌ها... تشکیل شد... . حزب برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری پیشگام شد... . این فعالیت اتحادیه‌ای از همان روز اول با مشکلاتی روبه‌رو شد که ناشی از کار در زمان جنگ و همکاری با متفقین بود... . کارخانه‌های اسلحه‌سازی و برخی از کارخانه‌های دیگر (جمعاً دوسوم کارخانه‌های کشور) برای رفع نیازمندی‌های متفقین کار می‌کردند، متوقف کردن کار این گونه کارخانه‌ها به همکاری ایران و متفقین زیان وارد می‌ساخت...»^[9]

اولین مسافرت کیانوری به آلمان

در کتاب خاطرات نورالدین کیانوری در این زمینه آمده است: «من در تابستان ۱۳۱۴ برای تحصیل به آلمان و در شهر آخن، نزدیک هلند و فرانسه در دانشکده فنی مشغول به تحصیل شدم... . اولین آشنایی من با کمونیسم در آلمان پس از پایان دوره اول تحصیل بود که تابستان برای کار عملی باید سر "بنایی" می‌رفتم، در آنجا همه‌جور "بنا" بودند؛ هم فاشیست و هم کمونیست. یک بنای کمونیست مرا خیلی زود مجذوب خود کرد. قیافه ظاهری‌اش خیلی جدی بود. الواطی نمی‌کرد و فحش و حرف‌های رکیک نمی‌زد. بعد از اینکه آشنا شدیم و من به او گفتم از عقایدش بدم نمی‌آید. به من بر حذر باش داد که مواظب دیگران باش این‌ها آدم‌های خیلی بدی هستند، خوب فاشیسم (دیگر) روی کار آمده بود. این‌ها بقایای حزب کمونیست بودند. افراد ساده‌ای که مانده بودند.»^[10]

ولی بسیاری از نزدیکان کیانوری سابقه او را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کنند. بابک امیر خسرو در این زمینه چنین اظهار کرده است: «آنچه صادقانه می‌توانم گواهی بدهم این است که در دوران جوانی و آغاز فعالیت خود در حزب، بارها از افراد مختلف که اصلاً خصومتی با کیانوری نداشتند و حتی دوستش می‌داشتند، شنیده بودم که کیانوری در دوران دانشجویی در آلمان، در سازمان‌های جوانان نازی عضو و فعال بوده است. این مطلب آن وقت‌ها به صورت عیب‌جویی یا انتقاد مطرح نمی‌شد، بلکه همچون تحول مثبت افراد با چنین گذشته سیاسی تلقی می‌گردید. کیانوری هم استثنا نبود، آلمان‌دوستی و هواداری از آلمان هیتلری شامل علی متقی، احمد قریشی، خسرو روزبه و خیلی‌های دیگر می‌شد. بسیاری از این افراد و احتمالاً کیانوری، هم از روی احساسات ملی‌گرایی و خصومت تاریخی ایرانیان در دو قرن گذشته با روس و انگلیس، به چنین تمایلاتی رو آورده بودند. بنابراین چنین گرایش فینفسه عیب نبود.

علت انتقال به آلمان شرقی

در نگاه اول حزب کمونیست شوروی (سابق) با این انگیزه که حزب توده ایران برای کار بهتر، احتیاج به شرایط مساعدتری دارد (مثلاً روزنامه، رادیو و ارتباطات زنده از سوی حزب توده با کشور ایران را ضروری می‌دانست) به منتقل ساختن این حزب از شوروی به آلمان شرقی مصمم گشت؛ زیرا این شرایط در آلمان دموکراتیک مهیا بود. ولی یکی از دلایل انتقال یا اخراج حزب توده از شوروی سابق به خاطر برقراری و توسعه روابط دیپلماتیک با ایران بود که این امر ادامه فعالیت حزب توده را در خاک شوروی با مشکل مواجه می‌ساخت. در این خصوص احسان طبری نوشته است: «اکنون که شخص درباره حوادث آن موقع می‌اندیشد می‌فهمد که تشکیل "پلنوم" و تعیین هیأت اجرائیه، در واقع اجرای نقشه‌ای بود که از طرف شوروی (سابق) تنظیم شده بود و مسلماً کامبخش و کیانوری و شاید رادمنش از سیر نهایی کار خبر داشتند. شوروی قصد توسعه روابط خود را با رژیم محمدرضا شاه داشت و آن رژیم را برای مدتی پایدار می‌داشت و برای این هدف، حزب توده در شوروی مزاحم بود، در عین حال درست نبود که حزب توده را منحل کنند. این حزب، خود وسیله‌ای برای تهدید دور نسبت به رژیم محسوب می‌شد و به علاوه "حزب برادر" همیشه می‌توانست در مبارزات بین‌المللی به سود شوروی مفید واقع شود. چنانچه در این مورد، در شروع اختلاف شوروی و چین حزب توده به عنوان یک حزب ایرانی نقش خود را ایفا کرد. در عین حال باز کردن دست هیأت اجرائیه خطری برای سیاست شوروی نداشت، زیرا در داخل خود ایران، حزب توده نمی‌توانست کاری بکند و "کنترل درونی" از جانب رهبری نمی‌گذاشت که حزب توده قدرت کسب [کند] و موجب نگرانی شاه را فراهم نماید. سرنوشت حزب توده برای دوران طولانی زندگی رژیم از پیش معین شده بود. فایده‌اش مسلم ولی ضررش برای سیاست شوروی قابل جلوگیری بود. این مطلب را ما آن موقع درک نمی‌کردیم، زیرا هرگز تصور نمی‌کردیم که شوروی دیپلماسی استکباری را دنبال می‌کند و گمان می‌کردیم که در عمق قدمی از جاده اصول تخطی نخواهد کرد و حال آنکه وضع در واقع چنین نبود. سیاست شوروی مبتنی بر واقعیات روز، بر دیپلماسی و عمل‌گرایی مبتنی بود و هر عمل هرچه زشت، فقط به شرط آنکه برای او سودمند باشد، در اجرای آن مژه نمی‌زد.»^[11]

عده‌ای نیز بر این اعتقادند که جنبش‌های کارگری در زمان جنگ جهانی توسط حزب توده و تعطیلی بعضی از کارخانه‌هایی که در خدمت جنگ و متفقین بودند سبب شد که عنوان ستون پنجم آلمان در ایران را به حزب توده بدهند، لذا شوروی به حفظ فعالیت آن‌ها تمایلی نداشتند و با توجه به اینکه بیشتر رهبران حزب توده مدتی در آلمان اقامت داشتند (برای تحصیل و غیره) آلمان پذیرای حزب توده شد.

کیانوری علت انتقال حزب توده را به آلمان چنین بیان کرده است:

«مسأله انتقال رهبری حزب به جمهوری دموکراتیک آلمان از اواسط سال ۱۳۳۵ مطرح شد و پیشنهاد رفقای شوروی بود. استدلال آن‌ها این بود که ما در اتحاد شوروی امکان بسیار ناچیزی برای ارتباط با ایران و اروپای غربی، که تعداد زیادی دانشجوی ایرانی در آنجا مشغول تحصیل بودند، خواهیم داشت. این استدلال بسیار درستی بود؛ زیرا شهر برلین مرز میان شرق و غرب بود و از آنجا به سادگی می‌شد با اروپای غربی، ایران و همه‌جا ارتباط گرفت. ما از برلین شرقی یک نفر را به برلین غربی می‌فرستادیم و او می‌توانست مثل دنیای آزاد غرب به همه جا تلفن کند و نامه بفرستد. نامه‌هایی که از برلین غربی پست می‌شد بازرسی نمی‌شد. رهبری حزب با این پیشنهاد موافقت کرد؛ زیرا در آن دوران تیرگی شدید روابط میان ایران و شوروی ارتباطات ما با ایران بسیار دشوار بود. این پیشنهاد را چند روز پس از پایان پلنوم چهارم آقای کوئوسینن، از دبیران کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، در دیدار با رهبری نوین

حزب مطرح کرد. در این زمان کنگره هشتم حزب کمونیست چین در جریان بود. کوئوسینن از ما خواست که هیأت نمایندگی حزب ما این مسأله را در پکن با والتر بریشت، دبیرکل حزب سوسیالیست متحده جمهوری دموکراتیک آلمان، در میان بگذارد و حزب کمونیست اتحاد شوروی هم به نوبه خود با آنها صحبت خواهد کرد.^[12]

«پس از کنگره هشتم حزب کمونیست چین در اکتبر ۱۹۵۶ / مهر ۱۳۳۵... رفقای آلمانی اطلاع دادند که خوب است هیأتی را به برلین بفرستیم تا درباره جزئیات و مسائل گفت‌وگو کنیم. هیأت اجرائیه به ایرج اسکندری و من مأموریت داد که به برلین برویم. در آنجا رفقای آلمانی پیشنهاد کردند که چون شهر برلین تقسیم شده است و تأمین امنیت ما در آن شهر برای آنان دشوار است (هنوز بین دو شهر برلین دیوار نکشیده بودند) بهتر است که مرکز کار حزب در شهر لایپزیک (در نزدیکی برلین) باشد. بدین ترتیب، یک دفتر مرکزی برای کار هیأت اجرائیه حزب، آپارتمان‌های مسکونی برای خانواده‌های اعضای هیأت اجرائیه و چند کادر دبیرخانه و یک چاپخانه کوچک در محل دفتر هیأت اجرائیه برای چاپ نشریات حزب در اختیار ما قرار گرفت. من و ایرج پس از مذاکره و بازدید و موافقت به مسکو باز گشتیم. بدین ترتیب، رهبری حزب به آلمان دموکراتیک منتقل شد و ما در پاییز ۱۳۳۶ در لایپزیک مستقر شدیم.»^[13]

رادیو «پیک ایران»

رادیو «پیک ایران» ابتدا در برلین آغاز به کار کرد و مابین لایپزیک و برلین رابطه روزانه‌ای برقرار بود، ولی از آنجا که راه‌اندازی رادیو توسط حزب توده با توجه به بُعد مسافت آلمان تا ایران در آنجا مقدور نبود، این حزب تصمیم گرفت شهر صوفیه را برای محل کار آن تعیین کند، لذا پس از آلمان شرقی، بلغارستان و شهر صوفیه، از جهت آنکه محل کار رادیوی «پیک ایران» بود، برای حزب توده حائز اهمیت مخصوص بود. حزب کمونیست بلغارستان کلیه وسایل به راه انداختن رادیو را فراهم ساخت. بنای مخصوص و باغ مشجر و خدمتکاران ویژه و راننده و عضو رابط با کمیته مرکزی حزب کمونیست، همه و همه آماده شد^[14] در اینجا نیز به‌سان سایر کشورهای اروپای شرقی مخارج هنگفتی برای برنامه‌هایی با نتیجه ناچیزی صرف می‌شد. «صدها کارمند، حقوق، منزل، اثاث، دکتر و درمانگاه، استراحت هر هفته و هر ساله، رستوران و کافه و خدمات دیگر (مثلاً مقداری ارز سنگین نقد) دریافت می‌شد»^[15] تا در قبال آن بحث‌های موهومی برای پر کردن برنامه‌ها یا مجله‌هایی ارائه دهند که خواننده و تأثیر چندان محسوسی نداشتند. از آن جمله می‌توان به مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» که به بررسی مسائل بین‌المللی می‌پرداخت، اشاره کرد که توسط پورهرزمان - از اعضای کمیته مرکزی حزب توده که در لایپزیک اقامت داشت - منتشر می‌شد و در نهایت تحت نظارت کیانوری، دبیر اول، قرار گرفت. این فعالیت‌ها زیر نظر «شعبه غرب» حزب توده قرار داشت که تحت مسئولیت کامبخش بود و دو نفر معاون وی بودند. کیانوری در برلین علاوه بر اینکه مسأله عبور دادن میهمانان ایرانی را از کشورهای غربی به برلین شرقی و لایپزیک نظارت می‌کرد، مسئول یک حوزه به اصطلاح «کارگری» مرکب از چند نفر توده‌ای ساکن برلین غربی نیز بود. به‌جز کیانوری، منوچهر بهزاد در لایپزیک مأمور پاسخگویی به نامه‌های ارسالی از جانب غرب (که بیشتر حائز درخواست نشریات توده بودند) و نیز در اواخر، مأمور مدیریت مجله نوین «پیکار» ارگان شعبه غرب بود.

در آلمان افرادی مانند احسان طبری مسئول ایدئولوژیک حزب توده بودند که برای تعلیم مارکسیسم کلاس‌های آشنایی با مارکسیسم را هدایت می‌کردند و دیگر اینکه به کشورهای دیگر نیز از جمله مجارستان دعوت می‌شدند که کلاس‌های فوق را نیز در آنجا برپا نمایند. احسان طبری در این خصوص نوشته است: «علت اصلی اینکه به من اجازه دادند با جمعی از توده‌ای‌های غرب در کلاس درس مواجه شوم دو چیز بود: اول اینکه از طرف دانشجویان غرب کنجکاوی وجود داشت که با من آشنا شوند؛ زیرا در مطبوعات حزب نام مرا زیاد شنیده بودند؛ دوم اینکه شعبه غرب

دوران کساد خود را می‌گذرانند و مشتریانانش از زیاد دیدن کامبخش و کیانوری و بهزادی سیر بودند و نشان دادن چهره‌ای نو به شور و شوق به پایان رسیده آن‌ها تکانی می‌داد. بعد از آمدن کیانوری، این روزنه روی‌هم‌رفته بسته شد.» در این سال‌ها بود که شعبه غرب عمده‌ترین اعضا و سازمان‌های خود را از دست داده بود و عده کمی، شاید قریب سی نفر، بیشتر برایش عضو نمانده بود. شعبه غرب در انگلستان، بر اثر انشعاب عده‌ای از اعضای ایرانی خود تحت رهبری پرویز نیکخواه، با بزرگ‌ترین تزلزل‌ها روبه‌رو شد. نیکخواه و گروهش با اعلامیه‌پراکنی، حزب توده را به عنوان اپورتونیست و سازشکار و دنباله‌رو شوروی معرفی کردند، این جریان، مقارن علنی شدن اختلاف شوروی و چین بود و پیدا بود که تحریکات چینی‌ها تأثیر داشت. تز «همزیستی مسالمت‌آمیز» زیر شلیک چینی‌ها قرار گرفت و به روی تز لزوم راه قهرآمیز تکامل اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری، به‌ویژه جهان سوم، تأکید شد. این برای دانشجویان سابق و کنونی ایرانی که تا آن موقع مطیعانه رهبری حزب توده را پذیرفته بودند، آژیری برای شروع انتقاد و سرانجام جدا شدن آن‌ها از حزب شد. افرادی مانند لاشایی و تهرانی و امثال این‌ها از اینکه می‌توانند خود رهبر شوند و خود «خط» تعیین کنند خوشحال شدند و بخش منشعب در آغاز تحت عنوان «سازمان انقلابی حزب توده ایران» یا انقلابیون توده تشکیل شد.

بدبختی دیگری که در سال‌های رهبری «بورد» به سر شعبه غرب آمد، انشعاب کامل «کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی» بود که دو هزار عضو داشت و در میان غرب هشتاد هزار دانشجوی اروپا و آمریکا (ایالات متحده و کانادا) نیروی بانفوذی بود. در این کنفدراسیون نیروهای مختلفی شرکت داشتند، مانند ملی‌گرایان طرفدار مصدق و اعضای حزب توده و تروتسکیست‌ها. ولی پس از تقسیم توده‌ای‌ها به چند پاره، نفوذ حزب توده نزدیک به صفر رسید. گروه‌های چپ در این موقع اکثریت داشتند و بر اثر ائتلاف با مصدقی‌ها، به آسانی رهبری را در کنگره کنفدراسیون تصرف می‌کردند. سخن حزب توده در این کنگره‌ها بانگ ضعیفی بود و شنونده‌ای نداشت.

«شعبه غرب» دو جزوه تحت عنوان «ما و کنفدراسیون» چاپ کرد و سعی نمود با استدلال، مواضع کنفدراسیون را در مسائل سیاست بین‌المللی و ایران و مسائل سندیکایی رد کند، ولی این جزوات تأثیری نداشت. کنفدراسیون به تدریج به جمع تمام گروهک‌هایی پیوست که بعدها خطمشی اسلامی و انقلابی امام امت و مردم‌پیر او را رد کردند و پس از انقلاب و انتقال به ایران عده‌ای از آن‌ها تا حد محاربه با انقلاب تنزل یافتند.

احسان طبری در مورد فعالیت‌های حزب توده در آلمان نوشته است: «آلمان دموکراتیک یا آلمان شرقی به علت آنکه رهبری مرکزی حزب توده بدان منتقل شده بود، اهمیت خاصی از لحاظ سازمانی داشت و گمان می‌کنم هنوز بقایای این رهبری به عنوان رهبری «قانونی» سنت گذشته را دنبال می‌کند.» در موقع اقامت ما در آلمان دموکراتیک سه شهر اهمیت خاصی داشت: لایپزیگ به عنوان مرکز تجمع اعضا، رهبری و مسئولان پیرامون آن؛ برلین به عنوان شهری که شعب ایران و غرب کمیته مرکزی حزب توده آن را به عنوان محل تماس‌های خود برای اجرای وظایف این دو شعبه برگزیده بود؛ هاله به عنوان شهری که تا سال‌ها مرکز خانواده‌های افسران تیرباران‌شده بود و قدوه و سخانی نیز در آن به سر می‌بردند؛ لایپزیگ را برای آن به عنوان مرکز حزب انتخاب کردند که در سال ۱۹۵۹، سال آغاز فعالیت حزب توده در آلمان، برلین شهر بازی بود و ما بین دو بخش شهر، بخش غربی و بخش شرقی، حائلی وجود نداشت، تنها در سال ۱۹۶۱ دیوار برلین ساخته شد و رفتن از شرق به غرب ممنوع گردید. در لایپزیگ در خانه دو طبقه‌ای واقع در خیابان «کته لوتس» ستاد کمیته مرکزی مستقر شد و تا سال ۱۹۷۹ به مدت بیست سال، قرارگاه بی‌قرار و پرآشوب هیأت اجراییه و دبیرخانه مرکزی حزب بود. طی این بیست سال این خانه چه تحولات، چه منازعات، چه تفسیر سرنوشت‌های شخصی و چه مرگ‌هایی را که به خود ندید؛ تمام این بیست سال «رئیس» رسمی این خانه (که به

آلمانی "شف" می‌گویند) رادمنش و پس از او اسکندری بود. تنها اتومبیل این خانه و راننده آن در اختیار "شف" بود و هر روز صبح راننده رئیس را به خانه مرکزی هدایت می‌کرد. ما از این مزیت برخوردار نبودیم، برخی خود اتومبیل شخصی داشتند و کسانی مانند من که از چنین تجملی نیز بهره نداشتند، پیاده و یا با تراموای راه را طی می‌کردند. این اداره در اصل به دو نوع، از جهت فعالیت خود تقسیم می‌شد: نوع اول کار هیأت اجراییه و تشکیل جلسات آن؛ نوع دوم کار هیأت دبیران و شعب آن هیأت. دبیران یکسان و بلا تغییر نبود. شعب دبیرخانه عبارت بود از: شعبه تشکیلات ایران، شعبه تشکیلات در غرب، شعبه مهاجرین، شعبه روزنامه مردم، شعبه مجله دنیا، شعبه نشریات، شعبه بین‌المللی و مجله مسائل بین‌المللی، شعبه سازمان‌های بین‌المللی. تا زمانی که رادمنشی بر سر کار بود شعبه ایران تحت نظر او قرار داشت، شعبه غرب تحت نظر کامبخش، شعبه مهاجرین تحت نظر جودت، شعبه مجله دنیا تحت نظر فروتن، شعبه مردم تحت نظر قاسمی، شعبه مجله مسائل بین‌المللی تحت نظر اسکندری، شعبه بین‌المللی (یعنی رهبری نمایندگان حزب توده در فدراسیون جهانی کارگران، فدراسیون جهانی صلح، جوانان، دانشجویان، زنان) تحت نظر قدوه بود. علاوه بر این شعب، شعبه «پیک ایران» تحت نظر صفری و سپس میرزایی قرار گرفت. این تقسیم‌بندی‌ها پس از انشعاب دوم بود.^[16]

پس از به قدرت رسیدن مصدق، حزب توده فضا را برای فعالیت در ایران مهیا دانست، لذا بسیاری از اعضای آن به ایران آمدند و به فعالیت‌هایی دست زدند، ولی با شکست دولت مصدق و طرح ترور شاه و... زمینه‌های انهدام حزب در ایران فراهم شد.

آغاز فعالیت مجدد حزب توده در آلمان

پس از شکست جنبش «ملی کردن نفت» و انهدام سازمان حزب توده در ایران، عده‌ای به غرب رفتند و هسته اولیه فعالیت مجدد حزب در غرب را بنا نهادند. در دوره اخیر «شعبه غرب» ابتدا تحت نظر کیانوری بود. پس از بر هم خوردن هیأت اجراییه و تشکیل دوره جدید، رهبری شعبه غرب به کامبخش سپرده شد. در این مقطع کامبخش را دو نفر معاونت می‌کرد: کیانوری در برلین، و منوچهر بهزادی در لایپزیک. پس از مرگ کامبخش و ورود کیانوری به هیأت دبیران دو نفره، شعبه ایران و غرب به یک شعبه تبدیل شد و مرکز آن به برلین انتقال یافت.^[17]

از سوی دیگر متعاقب آغاز فعالیت حزب توده در آلمان، ساواک نیز با اعزام تعدادی از عوامل و پرسنل خود به کشورهای خارجی و نیز با به‌کارگیری بعضی از عوامل درونی در این حزب به کنترل فعالیت‌های اعضای آن در خارج از کشور اقدام نمود. جالب آنجاست که در همه این دوران، بسیاری از سازمان‌های اطلاعاتی اروپایی نیز در کنترل و مراقبت از اتباع ایرانی و اعضا و هواداران گروه‌ها و سازمان‌های مخالف رژیم شاه با ساواک به طور مستمر همکاری می‌کردند؛ از جمله مابین سرویس اطلاعاتی آلمان و ساواک همکاری‌هایی برقرار بود و به صورت مرتب اطلاعاتی مبادله می‌گردید. در گزارش ویژه یکی از نمایندگی‌های ساواک در اروپا در آبان‌ماه ۱۳۳۹ راجع به چگونگی استفاده حزب توده از دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور آمده است: «تاکتیک حزب توده در کشاندن دانشجویان به فعالیت‌های کمونیستی به شرح ذیل است: ۱- تشویق دانشجویان برای تشکیل سازمان‌های دانشجویی که بتواند مورد استفاده سیاسی حزب توده واقع شود؛ ۲- آماده نمودن دانشجویان در سازمان‌های صنفی برای شرکت در جلسات دو نفری یا سه نفری جهت دادن تعلیمات ایدئولوژیک به آنها؛ ۳- جلب موافقت دانشجویان در این جلسات برای شرکت در حوزه‌های حزبی و پذیرفتن عضویت حزب؛ ۴- تشویق دانشجویان برای تحریر مقالات علیه رژیم کنونی ایران در نشریات خارجی با امضای مستعار؛ ۵- پخش اوراق و نشریات تبلیغاتی حزب توده از قبیل روزنامه صبح امید،

مردم و غیره بین دانشجویان؛ ۶- ترتیب دانشجویان برای تشکیل یک جبهه واحد ملی، صرف نظر از عقاید ملی و مذهبی متفاوتی که دارند؛ ۷- کمک مادی برای چاپ و انتشار مطالبی که به نفع تحقق این سیاست از طرف دانشجویان تهیه می‌شود؛ ۸- کمک مالی به دانشجویانی که وابسته به جبهه ملی هستند، ولی در واقع خواسته‌های حزب توده را انجام می‌دهند و دانسته در داخل جبهه ملی به نفع کمونیست‌ها جاسوسی می‌کنند؛ ۹- کمک مالی به آن دسته از دانشجویان که بدون اینکه شناخته شده باشند به نفع حزب توده فعالیت می‌نمایند؛ ۱۰- دادن اطمینان به دانشجویان مبنی بر اینکه در صورت ایجاد مزاحمت از طرف سفارتخانه و یا مأموران سازمان امنیت برای آن‌ها، حزب توده با وسایلی که در اختیار دارد، زندگی تحصیلی ایشان را در یکی از ممالک کمونیست‌ها مهیا خواهد کرد.^[18]

تغذیه مالی حزب توده را کشور شوروی سابق، احزاب جهانی کمونیست‌ها و... انجام می‌دادند که علاوه بر فعالیت‌های دانشجویی، راه‌اندازی فرستنده‌های رادیو «ایران»، رادیو «پیک ایران»، «صدای آزادی ایران»، «صدای ملی»، انتشار کتب و مجلات و... را شامل می‌شد؛ به عنوان مثال می‌توان به کمک مالی سیصد هزار روبلی دولت شوروی سابق در سال ۱۹۶۱ به حزب توده اشاره کرد.^[19]

زمینه‌های شکل‌گیری کنفدراسیون CISNU

اتحادیه ملی یا کنفدراسیون جهانی محصلان و دانشجویان ایرانی، (Confederation of Iranian students National union) CISNU سازمانی بود که دانشجویان ایرانی مقیم کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده طی دو دهه (۱۳۴۰-۱۳۵۰) در آن به فعالیت مشغول بودند. مقر اصلی این تشکل از بدو شکل‌گیری تا انحلال آلمان بود، به گونه‌ای که حتی نام «کنفدراسیون» را شخصی به نام منوچهر آشتیانی در شهر هایدلبرگ آلمان و در نشست اعضای آن (حزب توده) در این شهر، پیشنهاد کرد.^[20] از آن زمان به بعد این تشکل اعتبار و رسمیت یافت و جدا از دو کشور فرانسه و انگلیس با افزایش شمار دانشجویان ایرانی در آلمان (از اوایل دهه ۱۳۴۰) به تدریج این کشور به مرکز و پایگاه اصلی کنفدراسیون بدل گردید. نخستین کنگره تدارکاتی کنفدراسیون اروپایی در شهر هایدلبرگ در ماه مارس ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) برگزار شد.

هوشنگ توکلی، مهدی خان‌بابا تهرانی، منوچهر آشتیانی، محمد حسنی، منوچهر بوذری، احمد دانش، و... از اعضای فعال و مهره‌های اصلی تشکیلات محسوب می‌شدند که از آن جمله می‌توان به مهدی خان بابا تهرانی اشاره کرد که یکی از بنیان‌گذاران کنفدراسیون و از مؤسسان سازمان انقلابی حزب توده در خارج از کشور بود.

هرچند اعضای فعال و دانشجویان عضو این اتحادیه خود از اعضای مهم حزب توده و جامعه سوسیالیست بودند، در حقیقت بنا به گفته احسان طبری: «اینان که از حزب توده سرانجام مأیوس شده بودند در خارج از کشور در کنفدراسیون محصلین ایرانی و در داخل کشور به واسطه گروهک‌های مختلف درصدد پیدا کردن راه‌های قاطع و قهرآمیز بوده‌اند، آن‌ها اشکال را تنها در بی‌عرضه بودن رهبری حزب توده در خارج و خیانت و سرسپردگی عناصری از این رهبری در داخل ایران می‌دیدند. در واقع آنان اشتباهی درباره ایدئولوژی نکرده بودند، ولی اشتباهشان در خود عملکرد بود...»^[21]

گروه‌های مهم تشکیل‌دهنده کنفدراسیون عبارت بودند از: ۱- حزب توده ایران؛ ۲- جامعه سوسیالیست‌های ایران در اروپا؛ ۳- سازمان انقلابیون کمونیست؛ ۴- جبهه ملی ایران در خارج از کشور؛ ۵- سازمان انقلابی حزب توده ایران؛ ۶- سازمان توفان.

در ابتدای فعالیت کنفدراسیون، انجمن مونیخ زیر چنگ توده‌ای‌ها بود. خان‌بابا در خاطراتش نوشته است: «پس از چندی، یکی دو نفر از توده‌ای‌های استخوان‌دار، از جمله داود نوروزی که در برلین شرقی زندگی می‌کرد روزنامه‌ای به نام "صبح امید" را در یک ورق انتشار داد، ولی این نشریه هنوز ارکان رسمی حزب محسوب نمی‌شد ...»^[22]

احسان طبری نیز در تحلیل از عملکرد حزب توده از سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۷ در داخل و خارج از ایران، که از آن جمله حضور در کنفدراسیون را نیز در برمی‌گیرد، چنین بیان کرده است: «در تمام این دوره طولانی، که از سال ۱۳۳۵ آغاز و به سال ۱۳۵۷ ختم می‌شود، کار حزب توده در داخل ایران بازی با عمال ساواک به نام "سازمان‌دهی" و در خارج، ستیز ایدئولوژیک با گروه‌های ملی‌گرا و "چپ" در کنفدراسیون بود.»^[23]

درواقع سیاست حزب توده درباره کنفدراسیون، تابع و حول مثنی عمومی حزب، و تصوری بود که احزاب کمونیست روسی از سازمان‌های سندیکایی داشتند. برای آن‌ها سازمان دانشجویی نیز اهرمی در پیشبرد سیاست عمومی حزب به شمار می‌آمد و در نهایت وسیله‌ای برای اعمال فشار به رژیم حاکم و گرفتن امتیاز محسوب می‌شد.

در واکنش به اوضاع ایران و تحولات بین‌المللی آن برهه بود که جوانان وابسته به حزب توده در غرب (شماری از آنان نیز در کنفدراسیون عضویت داشتند) در بهمن‌ماه ۱۳۴۲ (فوریه ۱۹۶۴) نخستین کنفرانس تدارکاتی تشکیل، و «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» را در شهر مونیخ تشکیل دادند. شماری از شرکت‌کنندگان در این نشست، روزگاری عضو سازمان جوانان حزب توده در ایران بودند. درواقع این سازمان انقلابی جدیدالتأسیس، انشعابی بود که به وحدت و حیثیت حزب توده ضربه وارد آورد و این گروه از جوانان ناراضی کناره گرفته از این حزب، رهبران آن را «سازشکار» و «غیرانقلابی» دانستند. این گروه به‌صراحت رهبران حزب (که در آلمان شرقی به سر می‌بردند) را به دست شستن از مبارزات انقلابی متهم می‌کردند. البته ریشه این ناراضی‌ها و شکل‌گیری این سازمان انقلابی در اختلافاتی بود که در جنبش بین‌المللی کمونیسم وجود داشت؛ چراکه حزب کمونیست چین با رهبری اتحاد شوروی سابق در بلوک سوسیالیسم مخالف بود، به گونه‌ای که اعلام کرد: تجربه سوسیالیسم در اتحاد شورا شکست خورده و به جای آن سیستم سرمایه‌داری در شوروی رشد کرده است و همچنین در سال ۱۹۶۸ م (۱۳۴۷ ش) به دنبال حمله نیروهای پیمان ورشو به چکسلواکی، حزب کمونیست چین، شوروی‌ها را «سوسیال‌امپریالیسم» یا قدرتی امپریالیستی که ماسک سوسیالیسم بر چهره زده است، معرفی کرد. سرانجام در اوایل سال‌های دهه ۱۹۷۰ م. چینی‌ها به طور رسمی ادعا کردند که شوروی‌ها یک قدرت امپریالیستی به مراتب خطرناک‌تر از ایالات متحده هستند. بدین‌ترتیب در طی دهه ۱۹۶۰، مائوئیسم به صورت رقیب اصلی الگوی شوروی پدیدار شد و آثار مائوتسه تونگ، رهبر حزب کمونیست چین، نفوذ بسیاری پیدا نمود، به ویژه آنکه در این نوشته‌ها، برداشت ساده‌گرایانه‌ای از مارکسیسم را با ستایش جوامع دهقانی (به مثابه نیروهای اصلی انقلاب جهانی علیه دو ابرقدرت) ترکیب می‌کردند. این چشم‌انداز نوین انقلابی با ویژگی‌های به‌ظاهر جهان‌شمولی خود که هم با اتحاد شوروی سابق و هم با ایالات متحده مخالفت می‌کرد، نه فقط برای مبارزان چپ‌گرا بلکه برای ناسیونالیست‌های رادیکال نیز جذابیت داشت.^[24] با این حال کنفدراسیون به صورت رسمی هرگز مواضع این گروه را (که به مائوئیست‌ها یا هواداران چین معروف بودند) نپذیرفت؛ چرا که در اوایل سال ۱۹۷۱ که ایران به دنبال ایالات متحده، روابط دیپلماتیک با جمهوری خلق چین برقرار کرد، کنفدراسیون آشکارا از خط‌مشی سیاسی چین انتقاد نمود. در ماه مه ۱۹۷۱ کنفدراسیون با انتشار نامه‌ای سرگشاده خطاب به دولت جمهوری خلق چین نسبت به دعوت خواهر شاه (اشرف پهلوی) به یکن و دیدار رسمی وی از این شهر اعتراض کرد. در پی این دعوت گروه‌های مائوئیست نیز این دیدار را محکوم کردند. بدین‌ترتیب سال ۱۹۷۱ در حقیقت سالی بود که از گرایش‌های مائوئیستی به طور فزاینده‌ای شدیداً انتقاد می‌شد.^[25]

یکی دیگر از گروه‌های مهم در ساختار کنفدراسیون حزب توفان بود که در پاییز ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) تشکیل شد و در ژانویه ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) نخست نشریه رسمی خود را با عنوان «توفان» منتشر کرد که بعدها به عنوان سازمان کمونیستی لنینیست توفان اعلام شد. سه عضو ارشد کمیته مرکزی حزب توده به اسامی احمد قاسمی، غلامحسین فروتن و عباس سقایی از این حزب اخراج شدند، فعالان سازمان انقلابی با آنان تماس گرفتند و برای ترک آلمان شرقی به آنان کمک نمودند.^[26] در واقع تشکیل سازمان مارکسیست - لنینیستی «توفان» دومین انشعاب در حزب توده ایران پس از اختلاف بین اتحاد جماهیر شوروی سابق و چین بود که به دنبال آن مباحثی بین سران و فعالان حزب در گرفت و هر روز ابعاد وسیع‌تری یافت.^[27]

نشریات وابسته به کنفدراسیون در آلمان

۱- نشریه «شانزده آذر» که اولین شماره آن در دسامبر ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) منتشر شد. این نشریه ارگان مرکزی کنفدراسیون جهان محصلان و دانشجویان ایرانی بود؛ ۲- نشریه «پیوند» مجله‌ای ادبی و اجتماعی بود که توسط دانشجویان ایرانی مقیم مونیخ منتشر می‌شد؛ ۳- نشریه «همگام» که نشریه اتحادیه دانشجویان ایرانی مقیم هامبورگ بود؛ ۴- نشریه «سپهر» این نشریه به سازمان دانشجویان شهر فرانکفورت تعلق داشت. ۵- نشریه «روشنگر» که نشریه خبری سازمان دانشجویان ایرانی شهر هامبورگ و عضو کنفدراسیون جهانی بود؛ ۶- نشریه «پیک مبارز» متعلق به دانشجویان ایران در برلن غربی بوده است که نخستین شماره آن در دسامبر ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) منتشر شد؛ ۷- نشریه «پیک خبر»؛ متعلق به انجمن محصلان و دانشجویان ایرانی مقیم فرانکفورت؛ ۸- نشریه «مبارزه»؛ ارگان مرکزی فدراسیون محصلان و دانشجویان ایران در آلمان فدرال و برلن غربی؛ ۹- نشریه «درفش»، ارگان شورای دانشجویان ایرانی در شهر آخن آلمان.

جنبه‌های مثبت کنفدراسیون

بنا به گواه تاریخ به‌رغم شکست کنفدراسیون که حاصل ضعف‌های مشهود آن بود، این تشکیلات جنبه‌های مثبتی نیز داشت که از آن جمله می‌توان به مبارزه با ظلم و ستم پهلوی اشاره کرد که ملجأ و پناهی برای مبارزان خارج از کشور که قصد مخالفت با رژیم پهلوی را داشتند و وسیله‌ای برای رساندن صدای اعتراض آنان به جهان بوده است. از اقدامات مهم این کنفدراسیون حمایت و همراهی با حرکت‌های انقلابی مردم مسلمان ایران بود که از آن جمله می‌توان به اقدامات اعتراض‌آمیز آن نسبت به تبعید امام خمینی (ره) اشاره کرد که شامل موارد ذیل بود: ۱- با تلگراف یا نامه اعتراض به سازمان ملل متحد، مجلس ترکیه، حکومت ترکیه و سازمان دانشجویان ترکیه، بازگشت و تأمین امنیت جانی ایشان را خواستار شدند؛ ۲- در محل‌هایی که سفارت یا کنسولگری ترکیه دایر بود هیأتی از سازمان محلی و از طرف کنفدراسیون رجوع کردند و ضمن اعتراض به تبعید و بازداشت امام‌خمينی در کشور ترکیه، آزادی ایشان را خواستار شدند. همچنین از آنان خواستند که از ملاقات نمایندگان کنفدراسیون با حضرت آیت‌الله جلوگیری نکنند و خاطرنشان ساختند در صورتی که در این موارد مقامات ترکیه اقدامی نکنند، کنفدراسیون مجبور است اقدامات شدیدتری علیه آنان به عمل آورد.^[28]

از سوی دیگر در سال ۱۳۴۴ کنفدراسیون تماس‌هایی با امام‌خمينی برقرار کرد که سال‌های چندی نیز ادامه یافت، به طوری که کنگره کُن نامه‌ای سرگشاده به ایشان ارسال کرد و طی آن از وی به دلیل به‌کارگیری زبان جدید سیاسی، که توانسته است فرهنگ و اصطلاحات آشنای شیعه را با فرهنگ مدرن و انقلابی درهم آمیزد و فرهنگ

سیاسی نوینی خلق کند، تمجید نمود و از نقش وی در فراخوانی «توده‌های کارگر و کشاورز» برای جهاد علیه امریکا و «یزید زمان» که منظور شاه بود سپاسگزاری کرد.^[29] به جز این موارد، ویژگی مهم این اتحادیه که نکته مثبت آن به حساب می‌آید حضور شخصیت‌ها و جریان‌های مذهبی در دل این تشکیلات بود؛ چنان‌که خان‌بابا تهرانی در خاطراتش در مورد کنفدراسیون و جریانات مذهبی خاطرنشان کرده است: «فعالیت جریان‌های اسلامی در خارج از کشور به دو دوره تقسیم می‌شود: در دوره اول چیزی به نام انجمن‌های اسلامی یا انجمن‌های دانشجویان در خارج از کشور وجود نداشت بسیاری از افرادی که دارای تمایلات مذهبی و ملی بودند در چارچوب کنفدراسیون فعالیت می‌کردند. از چهره‌های سرشناس این جریان می‌توان از ابوالحسن بنی‌صدر، دکتر مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده و... نام برد. در دوره دوم، در بعضی از شهرهای اروپا انجمن‌های اسلامی توسط دانشجویانی که فعالیت مذهبی داشتند تشکیل شد. بعدها وقتی [دکتر محمدحسین] بهشتی به اروپا آمد در برخی از شهرهای اروپا فعالیت انجمن‌های دانشجویان مسلمان رونق گرفت. نشریه‌ای هم به نام مکتب (مبارز) انتشار می‌دادند که در آن، گاه متن سخنرانی‌های بهشتی درباره ضرورت نظام ایدئولوژیک به چاپ می‌رسید.»^[30] لذا حضور نیروهای مسلمان در ضمن فعالیت کنفدراسیون را می‌توان اقدام مثبت آن برشمرد.

با نفوذ ساواک در کنفدراسیون برای مقابله با اتحاد دانشجویان و مرعوب کردن افراد و رهبران آن، اختلاف در بین آنان به وجود آمد که زمینه‌های فروپاشی کنفدراسیون را فراهم آورد. اما آنچه از بررسی دو دهه از فعالیت کنفدراسیون برمی‌آید می‌توان علل فروپاشی را چنین خلاصه کرد: ۱- بی‌توجهی به حرکت فکری - فرهنگی و همچنین نبود انسجام در دل تشکیلات به لحاظ تئوریک و آشکار شدن مواضع؛ ۲- درک نکردن و شناخت نداشتن از مسائل داخل کشور و رشد اندیشه سیاسی - مذهبی در درون وطن؛ ۳- دنباله‌روی از فرهنگ غربی و غرق شدن در مکاتب و جریانات سیاسی - انقلابی غرب؛ ۴- شرکت اکثر قریب به اتفاق اعضای کنفدراسیون در اختلافات و درگیری‌های درون‌تشکیلاتی؛ ۵- نفوذ اعضای ساواک در سطوح رهبری و بدنه تشکیلات؛ ۶- نفوذ سازمان‌های جاسوسی غرب (امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان) در سطوح بالای کنفدراسیون.

پس از فروپاشی کنفدراسیون، اعضای اصلی آن نیز هر کدام فعالیت‌هایی را آغاز کردند که برای روشن شدن نقش مهره‌چینی آلمان و اقدام آن در پرورش نیروهای چپ در ایران، در این نوشتار به یکی از آنها اشاره شده است: مهدی خان‌بابا در تاریخ ۱۳۳۵ (۱۹۵۶) از ایران خارج شد. وی پس از خروج از ایران به مونیخ (آلمان) رفت و در آنجا به کمک سایر توده‌ای‌ها مجله‌ای به نام «پیوند» را پایه‌ریزی کرد که دوازده شماره از آن انتشار یافت. در اولین شماره این مجله، خان‌بابا با طرحی درباره سازمان‌دهی و لزوم تشکیل فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان و اتحاد جنبش دانشجویی ارائه داد.^[31] در آلمان خان‌بابا نخست در رشته دندانپزشکی نام‌نویسی کرد، اما به خاطر علاقه به مباحثی چون «مبارزه و انقلاب» از این رشته دست کشید و به رشته حقوق علاقه نشان داد. در سال ۱۳۴۱ وقتی که دانشجوی رشته حقوق بود، دستگیر شد و یک سال در زندان مونیخ ماند. بعد از آزادی چون گذرنامه‌اش را تمدید نکردند به جعل اسناد روی آورد و رشته حقوق را نیز کنار گذاشت و به چین سفر کرد. علت زندان افتادن او در مونیخ را فعالیت‌های کمونیستی وی ذکر کرده‌اند. او در چین شیوه جنگ‌های چریکی را آموزش دید و با نام مستعار «رامین» گوینده فارسی رادیو پکن شد. خان‌بابا در سال ۱۳۵۱ از دولت آلمان غربی تقاضای پناهندگی سیاسی کرد که این تقاضا پذیرفته شد. دسته‌ای از اسناد و مدارک موجود درباره او، گواهی می‌دهند که وی با سازمان جاسوسی امریکا (سیا) مرتبط بوده و از این سازمان مواجب می‌گرفته است. مهدی خان‌بابا تهرانی پس از انشعاب حزب توده ایران در پایه‌ریزی سازمان انقلابی حزب توده دست داشت و در ادامه فعالیت‌های خود در زمستان سال ۱۳۵۳ با کمک گروهی، مرکب از تعدادی

سوئسی و آلمانی سعی داشت شاه را ترور کند که در زورخ دستگیر شد. سپس پلیس آلمان غربی نسبت به دستگیری مجدد او به علت ارتباط با خانمی به نام مریم جعفری (ربابه - اشرف - عباسزاده دهقانی)، یکی از تروریست‌های متواری ایرانی که به لیبی تردد می‌کرد، اقدام نمود. وی یکی از اعضای گرداننده حمله به نمایندگی شاه در ژنو می‌باشد که پس از حمله مقادیری از اسناد سرقت‌شده به منزل وی برده شد.^[32] بنابراین نقش وی به عنوان مهره سیا در تفرقه بین مبارزان و اعضای کنفدراسیون بعید نیست.

خان‌بابا یک هفته پس از ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ همراه عده‌ای از دوستان خود به ایران آمد و بلافاصله پس از ورود، به اتفاق همراهان خود طرح «اتحاد چپ» را بنا نهاد. این سازمان با همکاری میان عده‌ای از فعالان و گروه‌های مارکسیستی و کمونیستی ایران (مانند گروه کارگر، سازمان وحدت کمونیستی و...) که در خارج از کشور فعالیت می‌کردند برپا گردید و روزنامه‌ای تحت عنوان «اتحاد چپ» منتشر نمود که در حقیقت اتحاد گروه‌های ملی، چپی بود. این سازمان با شروع کار پنهانی، ارتباط تنگاتنگی با سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق برقرار نمود و جبهه دموکراتیک ایران را بنا نهاد. روزنامه «آیندگان» نیز حاصل فعالیت تشکیلاتی این جبهه بود. ارتباط وسیع‌تر وی با سازمان مجاهدین خلق (فرقه رجوی) آن هم در کنار متین دفتری همراهی با بنی‌صدر در دفتر ریاست جمهوری از نیمه دوم سال ۱۳۵۹ (خاصه در اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۰) او را جزء تشکیلات نمود.

خان‌بابا پس از پناهنده شدن به آلمان آن هم از طریق پاکستان به عضویت «شورای ملی مقاومت» درآمد و در کنار قاسملو، بنی‌صدر، هزارخانی، متین دفتری ... قرار می‌گرفت.

با کشف توطئه براندازی گروه‌های چپ، راست، التقاطی و ورود سازمان مجاهدین خلق به مرحله مبارزه مسلحانه، خان‌بابا همچون دیگر رفقاییش زندگی مخفی را آغاز کرد و پس از چند ماه از طریق مرزهای شرقی به پاکستان گریخت و سپس راهی پاریس شد. وی پس از رفتن به پاریس و قرار ملاقات با بنی‌صدر و رجوی به شورای مقاومت وارد گردید و «برنامه دولت موقت»، «ریاست جمهوری بنی‌صدر»، «نخست‌وزیری رجوی» و سپس انتخابات را ریخت. اولین جلسه شورای گروه‌های چپ، حزب دموکرات، حزب کارگران، سازمان چریک‌های فدایی خلق با حضور افرادی چون ناصر پاکدامن، علی‌اصغر حاج سیدجوادی و ... در بهمن ۱۳۶۰ تشکیل شد و طرح «جمهوری دموکراتیک اسلامی» مطرح گردید. خان‌بابا در شورای ملی مقاومت با احداث رادیویی که رجوی در ملاقات با طارق عزیز تصویب کرده بود مخالفتی نداشت و آن را کار درستی می‌دانست. وی با تصویب رجوی در ژوئن (۱۹۸۳) همراه بهمن نیرومند و قاسملو به کردستان رفت. این عده در آنجا طرح خودمختاری کردستان را بررسی کردند و آن را به شورای مقاومت ارائه نمودند.

پس از مدتی در قضیه اختلاف سازمان با بنی‌صدر در فروردین ۱۳۶۴ تهرانی با عده‌ای از دوستانش از شورا کنار گرفت و رجوی اعلام کرد تهرانی اصولاً دیگر نماینده ما نیست. خان‌بابا سنین کهولت را در آلمان گذراند و کمتر در صحنه‌های سیاسی حضور پیدا کرد.^[33]

سرانجام

ورود متفقین به ایران تأثیرات عمیق و درازمدتی بر حیات سیاسی و اجتماعی کشور به جای نهاد، به گونه‌ای که می‌توان از آن به عنوان واقعه‌ای مهم در تاریخ معاصر کشورمان یاد کرد. این دولت‌ها به خصوص در طی جنگ جهانی دوم و پس از آن، نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم خود را در اغلب حوادث این دوره اعمال کردند. در واقع تاریخ این دوره صحنه رقابت، کشمکش یا سازش دولت‌های درگیر در جنگ بود و این دولت‌ها عوامل و مهره‌های سیاسی داخلی وابسته به خود را حمایت و تغذیه می‌کردند و به همین خاطر نیز دسته‌ای از احزاب، موجودیت و ادامه حیات سیاسی

خود را در گرو اتکا به قدرت‌های بیگانه قرار داده بودند، به ویژه آنکه در شرایط اشغال کشور و حضور قوای سه دولت بزرگ متفق در ایران می‌توانستند مواضع خود را همسو با منافع و مطامع آن‌ها حفظ نمایند یا گسترش دهند و بدین‌ترتیب خواه‌ناخواه به صورت کارگزاران سیاست بیگانه در حیات سیاسی کشور ظاهر شوند و در نتیجه تصویری منفی در تاریخ این سرزمین از خود به یادگار بگذارند.

«حزب توده» یکی از احزاب مهمی بود که عده‌ای از کمونیست‌های قدیمی ازبندرسته، با توصیه و صلاح‌دید مقامات شوروی (سابق)، آن را بنا نهادند. این حزب دارای تاریخ پرماجراپی است که از شورش افسران خراسان در مردادماه ۱۳۲۴ به رهبری علی‌اکبر اسکندرانی تا حمایت از نفت شمال برای شوروی سابق و فرقهٔ دموکرات آذربایجان (تجزیهٔ آذربایجان توسط جعفر پیشه‌وری در سال ۱۳۲۴)، پشتیبانی از حزب دموکرات کردستان (تجزیهٔ کردستان توسط قاضی محمد در سال ۱۳۲۴)، و وقایع درون حزبی از جمله انشعاب حزب توده توسط خلیل ملکی، انور خامه‌ای و جلال آل احمد در سال ۱۳۲۶، فعالیت در شوروی سابق، بازگشت به ایران در زمان جنبش ملی نفت، ترور شاه، فعالیت مجدد در شوروی سابق، ... و سرانجام فعالیت این حزب در آلمان، که در این نوشتار مدنظر قرار گرفته است، را در بر می‌گیرد. در نگاه ابتدایی چنین به نظر می‌رسد که تصمیم رهبران حزب کمونیست در پلنوم، مبنی بر انتقال فعالیت‌های حزب توده از شوروی سابق به آلمان، به دلیل تمهید شرایط بهتری برای فعالیت آزادتر در آلمان دموکراتیک باشد، ولی همان‌گونه که احسان طبری اعتراف نموده است، این امر نقشه‌ای از سوی شوروی سابق برای اخراج حزب توده از ایران به منظور برقراری روابط دیپلماتیک با این کشور بوده است؛ چراکه شوروی (سابق) رژیم محمدرضاشاه را برای مدتی پایدار و ماندگار می‌دانست و برای ایجاد ارتباط با این همسایهٔ جنوبی، حزب توده مزاحم بود و از سوی دیگر میلی به انحلال آن نداشت؛ زیرا این حزب خود وسیله‌ای برای تهدید به‌موقع رژیم پهلوی به شمار می‌رفت. بنابراین سیاست شوروی (سابق) مبنی بر واقعیات روز و دیپلماسی و عمل‌گرایی بود، حتی اگر این واقعیت اخراج حزب توده توسط حامی و پشتیبان و بنیان‌گذار او باشد. البته عده‌ای نیز اعتقاد دارند که جنبش‌های کارگری که توسط حزب توده در زمان جنگ جهانی دوم انجام پذیرفت و به تعطیلی بعضی از کارخانجات اسلحه و مهمات‌سازی منجر شد به نوعی سبب خوش‌خدمتی به متفقین گردید و به همین علت باعث شد عنوان ستون پنجم آلمان را به حزب توده بدهند. بنابراین شوروی سابق به حفظ فعالیت این حزب در آن کشور تمایلی نداشت و با توجه به سابقهٔ اقامت طولانی رهبران حزب توده در آلمان، این کشور پذیرای این حزب شد، ولی نباید فراموش کرد که متعاقب آغاز فعالیت حزب توده در آلمان، بسیاری از سازمان‌های اطلاعاتی اروپا از جمله خود آلمان به کنترل فعالیت حزب توده اقدام نمود و همکاری‌هایی بین سرویس اطلاعات و امنیت آلمان و ساواک به شکل مبادلهٔ اطلاعاتی وجود داشته است. این سازمان‌ها با ارسال نیروهای امنیتی به تشکیلات این حزب فعالیت‌های آن را کنترل می‌نمودند و برای اجرای نقشه‌های خود از این عوامل نفوذی استفاده می‌کردند، به‌گونه‌ای که حزب را از فعالیت‌های انقلابی و مبارزاتی تهی نمود و بنا به اعتراف احسان طبری در این مدت فعالیت در اروپا (از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۷) کار حزب توده در داخل ایران بازی با عمال ساواک به نام «سازمان‌دهی»، و در خارج ستیز ایدئولوژیک با گروه‌های ملی‌گرا و «چپ» در کنفدراسیون بود. به‌طورکلی رفتار آلمان در پناه دادن حزب توده و در اختیار گذاشتن امکانات برای فعالیت‌های خنثی و خالی از مبارزه و جنبش (که همین ویژگی سبب انشعاب‌های متعددی در طی حیات حزب توده شد) به منظور ساختن اهرم فشاری در معادلات دیپلماتیک در سطح رفتارهای دولتی و دیپلماتیک بود. از سوی دیگر پناه دادن به حزب توده با داعیهٔ حمایت از گروه‌هایی بود که با مطرح کردن اشتراک منشأ نژادی (آریایی) با ایرانیان سعی در ایجاد ارتباط، علقه و رابطهٔ فرهنگی – معنوی با توده‌های مردم ایران داشتند. این سیاست‌ها پس از انقلاب نیز توسط دولت آلمان ادامه پیدا کرد؛

چراکه با پذیرفتن بعضی از گروه‌های ضد نظام جمهوری اسلامی و اجازه فعالیت‌های حزبی و گروهی و حتی فعالیت‌های براندازی، قصد دارد در مواضع دیپلماتیک از آن‌ها استفاده کند و از سوی دیگر با ارتباط با بعضی از احزاب و گروه‌های داخلی و تبلیغاتی مبنی بر اقتدار دولت آلمان و تعامل و نزدیکی اقوام آریایی و ژرمن نیز سعی دارد افکار عمومی مردم را به سوی کشور خویش متمایل سازد.

پی‌نوشت‌ها

* مدیر گروه فرهنگ پژوهی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

- [1]- احسان طبری، ایران در دو سده واپسین، تهران، ۱۳۶۰، ص ۲۹۱؛ طبری معتقد است برای «درهم شکندن دَر فاشیسم» باید از حمله نیروهای اشغالگر استقبال کرد و فقط فاشیست‌های ارتجاعی اشغال ایران را «لعن» می‌کنند.
- [2]- حمید ارجمند، گفتاری درباره امپریالیسم، ۱۳۵۸؛ نکاتی از تاریخ حزب توده ایران، تهران، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۹
- [3]- فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲، ترجمه هوشنگ مهدوی و بیژن نودری، تهران، البرز، ۱۳۷۲، ص ۶۱
- [4]- همان، ص ۶۳
- [5]- همان، ص ۷۸
- [6]- مرتضی زریخت، خاطراتی از سازمان افسران حزب توده ایران، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳، ص؟؟؟
- [7]- غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۰، ص ۵۰
- [8]- امیرحسین رجایی، ستون پنجم آلمان در ایران، تهران، پاییز، ۱۳۵۹
- [9]- عبدالصمد کامبخش، نظری به جنبش کارگری در ایران، صص ۵۶-۵۲
- [10]- نورالدین کیانوری، خاطرات کیانوری، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۶، ص ۱۲
- [11]- بابک امیرخرد، نظر از درون بر نقش حزب توده ایران (نقدی بر خاطرات نورالدین کیانوری)، تهران، اطلاعات، ۱۳۵۷، ص ۱۲
- [12]- احسان طبری، کژ راهه (خاطراتی از تاریخ حزب توده)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۵۰
- [13]- نورالدین کیانوری، همان، ص ۵۶
- [14]- احسان طبری، کژراهه، همان، ص ۴۰
- [15]- همان، ص ۶۹
- [16]- همان، ص ۷۹
- [17]- همان، ص ۸۹
- [18]- امیرحسین رجایی، همان، ص ۶۸
- [19]- همان، ص ۷۲
- [20]- احسان طبری، کژراهه، همان، ص ۱۰۲

- [21] - مهدی خانبابا تهرانی، چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲، ص ۹
- [22] - همان، ص ۱۱
- [23] - نگاهی از درون به چپ، مصاحبه، مهدی خانبابا تهرانی، حمید شوکت، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۱۱
- [24] - احسان طبری، کژراهه، همان، ص ۱۱۰
- [25] - زیباکلام، «نخستین انجمن دانشجویان ایرانی»، ویژه‌نامه همشهری، تیرماه، ۱۳۷۵
- [26] - احسان طبری، کژراهه، همان، ص ۳۶
- [27] - حمید شوکت، همان، ص ۳۱۵
- [28] - احسان طبری، کژراهه، همان، ص ۳۶
- [29] - متین، تاریخچه کنفدراسیون، ۱۳۷۸، ص ۲۰۲
- [30] - همان، ص ۳۱۹
- [31] - همان‌جا.
- [32] - غلامرضا نجاتی، همان، ج ۱، ص ۳۲۵
- [33] - برگرفته از کتاب نهضت امام‌خمینی، سیدحمید روحانی، تهران، دکتر اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۷۷